

صدف را دیده ای ای مهربان دوست؟

که گوهر در درونش جای دارد

که می داند؟ که این زیبایی من

گل عشق تو را در پای دارد

*

به زندانی که نامش زندگی هست

نفس هایم سر آزار دارد

به شب هایی که نامش انتظار است

سکوتم معنی تکرار دارد

*

به چشمانم چنان برقی نشسته

که خوابش لذت دیدار دارد

صدای ساعت دیواری من

نشان از بودن دیوار دارد

*

کسی در پشت دیوارم نجیبید

صدای خش خش پایی نیامد

اگرچه غنچه آمد بر لب من

صدای چنگ زیبایی نیامد

*

تو با آواز خود شب را شکستی

ولی من بی دریچه مانده ام باز

هوای پر زدن هایم کجا رفت؟

ز یاران باز هم جا مانده ام باز!

*

بین من سادگی را دوست دارم

و آن آینه که تصویر من داشت

به من آموخت که درد غریبی

نشان از غربت تقدیر من داشت

*

به این دنیا اگر خندیده باشی

شود مشقت نشان از کوه خروار

اگر عشقی به جانم آتشی زد

شود زیبایی ات صدها هزار بار

*

صدف را دیده ای ای مهربان دوست؟

که گوهر در درونش جای دارد

که می داند؟ که این زیبایی من

گل عشق تو را در پای دارد

...

